

بی تفاوتی سیاسی*

کارل مارکس

1873

برگردان: کاوه بویری

یادداشت: متن زیر پیش از این در نشریه‌ی پژوهش‌های سوسیالیستی سامان نو به آدرس <http://www.saamaan-no.org> منتشر شده است.

طبقه‌ی کارگر نمی‌باید خود را به‌مثابه‌ی حزب سیاسی متشکل سازد، نمی‌باید به هیچ بهانه‌ای به کنش سیاسی اقدام ورزد، چرا که مبارزه علیه دولت رسمیت بخشیدن به دولت است؛ و این بر خلاف اصول لایزال است! کارگران نمی‌باید اعتصاب کنند؛ چرا که هدر دادن نیروی‌شان جهت مبارزه برای افزایش دست‌مزد یا جلوگیری از کاهش آن به معنای به‌رسمیت شناختن نظام کار-مزدی است، و این بر خلاف اصول جاودان رهایی طبقه‌ی کارگر است!

اگر طبقه‌ی کارگر در مبارزه‌ی سیاسی‌اش علیه دولت بورژوازی متحد شود تا تنها به امتیازاتی چند نائل آید، آن‌گاه این کارگران به سازش رسیده‌اند و این در تناقض با اصول لایزال است! پس هر جنبش مسالمت‌آمیزی، نظیر جنبش‌هایی را که کارگران آمریکایی و انگلیسی بنا به سنت با آن درگیر بوده‌اند، می‌باید تحقیر کرد. کارگران نمی‌باید انرژی خود را هدر دهند تا به حدومرزی قانونی برای روز کار نائل آیند چرا که این به‌معنای سازش با صاحبان کار است که آن‌ها از آن پس خواهند توانست کارگران را 10 یا 12 ساعت مورد استثمار قرار دهند به‌جای 14 یا 16 ساعت. همچنین آن‌ها نمی‌باید تلاش کنند تا کار دخترچه‌های زیر ده سال را قانوناً ممنوع کنند و در عین حال نمی‌باید به ممنوعیت استثمار کودکان زیر ده سال نائل شوند؛ چرا که بدین‌ترتیب آن‌ها وارد سازش دیگری می‌شوند و این مخدوش کردن قداست اصول لایزال است!

کارگران حتی می‌باید، آن‌طور که در آمریکا این چنین است، کمتر خواهان آن باشند که بودجه‌ی دولت که از هزینه‌های طبقه‌ی کارگر به‌دست‌می‌آید اجباراً به تحصیلات ابتدایی فرزندان‌شان اختصاص یابد، چرا که تحصیلات ابتدایی، تحصیلات تام و تمام نیست. بهتر است کارگران مرد و زن نتوانند بخوانند، بنویسند و حساب کنند تا این‌که از معلم مدرسه‌ی دولتی درس یاد بگیرند. بی‌سوادی و جان باختن به‌خاطر شانزده ساعت کار روزانه از این‌که به اصول لایزال خدشه‌ای وارد آید بسیار بهتر است!

"اگر مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر اشکال قهرآمیزی به خود بگیرد، اگر کارگران به‌جای دیکتاتوری بورژوازی، دیکتاتوری انقلابی خود را بنا نهند، آن‌گاه آنان مرتکب گناه کبیره‌ی تخطی از اصول جاودان شده‌اند، چرا که برای ارضای نیازهای روزمره‌ی کفرآمیزشان و در هم شکستن مقاومت بورژوازی، به دولت، شکلی انقلابی و گذرا می‌دهند به جای آن‌که سلاح‌های خود را برگیرند و دولت را ملغی سازند. کارگران نمی‌باید هیچ گونه اتحادیه‌ای برای هیچ حرفه‌ای تشکیل دهند، چرا که آنان با این کار، تقسیم کار را آن‌گونه که در جامعه‌ی بورژوازی یافت می‌شود ابدی می‌کنند؛ [حال آن‌که] خود همین تقسیم کار که کارگران را از هم جدا می‌کند، شالوده‌ی واقعی برده‌گی آنان است.

لب کلام این که کارگران باید دست روی دست بگذارند و وقت‌شان را برای جنبش‌های سیاسی و اجتماعی هدر ندهند. همه‌ی این جنبش‌ها نمی‌توانند برای آنان جز نتایج آبی به‌دنبال داشته باشند. آنان به مثابه‌ی افراد واقعا مذهبی می‌باید نیازهای روزمره را تحقیر کنند و با ایمانی هرچه تمام فریاد برکشند: "باشد که طبقه‌ی ما بردار شود، باشد که دودمان ما

بر باد رود، اما اصول لایزال می‌باید پاک و منزه باقی بمانند." آنان چونان مسیحیان پرهیزگار می‌باید به کلام پدران روحانی ایمان آورند، هر آنچه را خوب است در این جهان تحقیر کنند و تنها در تقلا باشند تا به بهشت نائل شوند. به جای بهشت بگذارید انحلال اجتماعی، که یک روز زیبا در گوشه‌ای از جهان رخ می‌دهد، و هیچ کس نمی‌داند چه‌طور و توسط چه کسی به حقیقت خواهد پیوست، و رازورزی یکسر همان است که بود.

از این‌رو، طبقه‌ی کارگر می‌باید در حالی که این نابودی اجتماعی بی‌نظیر را چشم‌به‌راه می‌ماند مانند یک گل‌هی گوسفند، مراقب رفتار خود باشد، دست از سر حاکمیت بردارد، از پلیس بترسد، به قوانین احترام بگذارد و بدون هیچ غر و لندی چونان یک قربانی تسلیم باشد.

کارگران در زنده‌گی عملی روزمره‌ی خود می‌باید مطیع‌ترین غلامان حلقه‌به‌گوش دولت باقی بمانند، اما در زنده‌گی درونی خود می‌باید با تمام توش و توان‌شان، علیه خود وجود دولت اعتراض کنند و بی‌زاری عمیق نظری خویش را با خریدن و خواندن رساله‌های ادبی درباره‌ی الغای دولت به نمایش بگذارند؛ اما می‌باید درصدد باشند به هرگونه مقاومت در برابر نظم سرمایه‌داری جز با رجزخوانی درباره‌ی جامعه‌ای در آینده، که در آن وجود این نظم نفرت‌انگیز پایان می‌یابد، مقابله کنند."

این‌که عذر این رسولان بی‌تفاوتی سیاسی، که به این روشنی مافی‌ه ضمیر خود را برملا ساخته‌اند، مدت‌هاست خواسته شده برکسی پوشیده نیست؛ طبقه‌ی کارگر این امر را توهینی از سوی بورژواهای جزم‌اندیش و اشراف منحنی تلقی می‌کرد که آن‌قدر کوتاه‌فکر یا ساده‌لوح‌اند که وسایل واقعی مبارزه را نادیده می‌گیرند، چرا که همه‌ی وسیله‌ی مبارزه را می‌باید از جامعه‌ی معاصر گرفت و چراکه شرایط حساس این مبارزه این بدشانسی را دارند که ساز خود را با توهامات خیال‌پردازانه‌ای که این دکترهای علوم اجتماعی تحت عنوان آزادی، خودمختاری، آتارشی در راه الوهیت، ستایش می‌کنند کوک نمی‌کنند. حال، جنبش طبقه‌ی کارگر آن‌قدر ن‌رومند است که این سکتاریست‌های نوع‌دوست دیگر جرئت ندارند درباره‌ی مبارزه‌ی اقتصادی، این حقایق اعظم را تکرار کنند، که یک‌ریز درباره‌ی مبارزه‌ی سیاسی جاری‌زدند. آن‌ها آن‌قدر بزدل‌اند که نمی‌توانند این حقایق را در ارتباط با اعتصابات، انتلافات، اتحادیه‌های هرپیشه‌ی خاص، قوانین کار زنان و کودکان محدود کردن. روز کار و غیره و غیره به‌کار بندند.

حال ببینیم آنان تا چه میزان می‌توانند سنت‌های پسندیده، فروتنی، صداقت، اصول جاودان را به کار گمارند.

سوسیالیست‌های نخستین (فوریه، اوئن، سن سیمون و غیره) - چون رشد مناسبات اجتماعی هنوز آن‌قدر کافی نبود، که شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر به عنوان حزب سیاسی ممکن باشد - مجبور بودند خود را به رویای جامعه‌ای آرمانی در آینده محدود سازند و تمام تلاش‌هایی که از سوی طبقه‌ی کارگر برای بهبود وضعیت‌شان صورت می‌گرفت، همچون اعتصاب، انتلاف، و کنش‌های سیاسی را محکوم می‌کردند. اگرچه ما حق نداریم بر این بنیان‌گذاران سوسیالیسم خُرده بگیریم، دقیقاً همان‌طور که شیمی‌دانان معاصر حق ندارند بر پدران خود، کیمیاگران، خُرده بگیرند، در عین حال می‌باید مراقب باشیم که اشتباهات آنان را، که اگر از سوی ما سرزنند نابخشودنی‌اند، مرتکب نشویم.

با این همه، مدت‌ها بعد، در سال 1839، زمانی که مبارزه‌ی اقتصادی طبقه‌ی کارگر در انگلستان خصیصه‌ی بارز قدرت‌مندی به این طبقه داد، بری، یکی از پیروان اوئن و یکی از کسانی که مدت‌ها قبل از پرودون، تعاون را کشف کرده بود، کتابی نوشت به نام: "خطاهای کار و چاره‌ی کار".

در یکی از فصل‌های این کتاب درباره‌ی ناکارآمدی تمام راه چاره‌هایی که از طریق مبارزه‌ی معاصر به‌دست می‌آید، انتقاد تند و تیزی به چشم می‌خورد درباره‌ی تمامی جنبش‌های اقتصادی و همین‌طور سیاسی کارگران انگلستان؛ او جنبش اجتماعی، اعتصاب‌ها، کاهش روز کار، محدود کردن کار زنان و کودکان در کارخانه را محکوم می‌کند، چرا که به عقیده‌ی او، همه‌ی این‌ها، به‌جای آن‌که ما را از وضع موجود فراتر ببرد، تنها بدین شرایط زنجیر کرده، مخالفت‌ها را تشدید می‌کند.

و حال، ما به عقل کل این دکترهای علوم اجتماعی، به پرودن می‌رسیم. در حالی که استاد اعظم این شهامت را داشت که علیه تمامی جنبش‌های اقتصادی (ائتلاف‌ها، اعتصاب‌ها و غیره) که در تقابل با نظریه‌ی رهایی بخش او، یعنی تعاون، قرارداشتند با قدرت مقابله کند، اما در عین حال، از طریق نوشته‌ها و شرکت شخصی‌اش مبارزه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر را تشویق می‌کرد، و شاگردان او جرئت نداشتند علیه جنبش طبقه‌ی کارگر، آشکارا موضع‌گیری کنند. پیش‌تر، زمانی که اثر عظیم این استاد "نظام تناقضات اقتصادی" چاپ شد، من کذب تمامی سفسطه‌های او را علیه جنبش کارگری نشان دادم. (1) اما در سال 1864، پس از تصویب قانون اولیویه (Lex Ollivier)**، قانونی که در مقیاسی محدود، برای کارگران فرانسوی حق ائتلاف را به ارمغان آورد، پرودن در کتاب خود "قابلیت‌های سیاسی طبقه‌ی کارگر"، که یک روز پس از مرگش انتشار یافت، بار دیگر به این موضوع بازگشت.

یورش استاد آن‌چنان به مذاق بورژوازی خوش آمد که Times در ارتباط با اعتصاب بزرگ کارگران خیاط لندن در 1866 احترام‌اش را به پرودن به این شکل نشان داد که اثر او را ترجمه کرد و اعتصاب‌گران را با خود واژه‌های استاد محکوم نمود. این هم چند مثال از این اثر:

معدن‌چیان ریو د ژیر (Rive-de-Gier) به اعتصابی دست زدند؛ برای این‌که آنان را سر عقل بیاورند، سربازان با شتاب وارد معرکه شدند.

پرودن فریاد برمی‌آورد: "مقامی که اجازه‌ی کشتار معدن‌چیان ریو-دژیر را داده خود را در موقعیت اندوه‌باری قرار داده است. اما او مانند بروتوس پیر رفتار کرد، که می‌بایست بین عشق پدرانه‌اش یا وظیفه‌ی کنسول‌گری خود یکی را انتخاب کند؛ او می‌بایست فرزندش را قربانی کند تا جمهوری نجات یابد. بروتوس تردید نکرد، و آینده‌گان جرئت نکرده‌اند او را سرزنش کنند." (2)

هیچ کارگری به یاد نمی‌آورد که یک بورژوا هیچ‌گاه تردید کرده باشد کارگزارانش را برای حفظ منافع‌اش قربانی کند. این بورژواها عجب بروتوس‌هایی هستند!

"نه! [حقی به نام] حق ائتلاف وجود ندارد، همان‌طور که حق کلاه برداری و دزدی وجود ندارد، همان‌طور که حق فاحشه‌گری یا زنا با محارم وجود ندارد." (3)

با این همه می‌باید گفت که یقیناً حق حماقت وجود دارد. حال این اصول لایزال که استاد اوراد سحرآمیز خود را با نام آنان به سیلان درمی‌آورد کدام‌اند؟ اصل لایزال نخست:

"نرخ دست‌مزد، قیمت کالاها را تعیین می‌کند."

حتی آنانی که از اقتصاد سیاسی چیزی سر در نمی‌آورند و نمی‌دانند که اقتصاددان بزرگ بورژوازی ریکاردو در کتاب خود که در سال 1817 چاپ شد به نام اصول اقتصاد سیاسی کذب این خطای سنتی را یکبار برای همیشه نشان داد، با این واقعیت آشنا نیستند که صنعت انگلیسی می‌تواند کالاهای‌اش را به قیمتی پایین‌تر از کشورهای دیگر بفروشد، در حالی که نرخ دست‌مزد در انگلستان نسبت به سایر کشورهای اروپا بالاتر است،

اصل لایزال دوم:

"قانونی که ائتلاف‌ها را قانونی می‌کند، در بالاترین میزان، ضد یهودی و ضد اقتصادی است و با هر جامعه و هر نظم و ترتیبی در تناقض است."

اگر استاد کمی کمتر شونیست (ملی‌گرا) می‌بود، از خودش می‌پرسید چه‌طور این را توضیح می‌دهد که در انگلستان چهل سال است که این قانون، که در تناقض با حق اقتصادی رقابت آزاد است، تصویب شده، و آن طور که معلوم است این

قانون، که با هر جامعه و هر نظمی در تناقض است، به میزانی که صنعت و همزمان با آن رقابت آزاد تکامل می‌یابد خود را به عنوان یک ضرورت حتی در دولت‌های بورژوایی تحمیل می‌کند. شاید وی کاشف به عمل آورده که این حق تنها در کتاب‌های درسی اقتصادی‌ای موجود است، که توسط برادران جاهل اقتصاد سیاسی بورژوایی به‌رشته‌ی تحریر در آمده‌اند، که در کتاب‌های درسی‌شان گهرهایی از این دست یافت می‌شوند که: "مالکیت، ثمره‌ی کار است" - که البته فراموش می‌کنند اضافه کنند: "ثمره‌ی کار دیگری".

اصل لایزال سوم:

"بنابراین، به بهانه‌ی بیرون آوردن طبقه‌ی کارگر از تحقیر اجتماعی‌اش، می‌باید از متهم کردن کل طبقه‌ی اجتماعی از شهروندان آغاز کرد: طبقه‌ی اربابان، شرکت‌داران، کارخانه‌داران و بورژواها؛ می‌باید دموکراسی کارگری را به تحقیر و نفرت علیه آلمان متحد بی‌ارزش طبقه‌ی متوسط برانگیخت؛ می‌باید مبارزه در تجارت و صنعت را به ستم قانونی و تضاد آشتی‌ناپذیر طبقاتی را به پلیس دولتی ترجیح داد." (4)

استاد برای ممانعت از به اصطلاح تحقیر اجتماعی طبقه‌ی کارگر، ائتلاف‌هایی را که طبقه‌ی کارگر به‌عنوان طبقه ایجاد می‌کند محکوم می‌کند، که به‌صورت خصمانه‌ای رویاروی دسته‌ای از افراد: کارخانه‌داران، شرکت‌داران، بورژواها قرار می‌گیرند، که هر دسته بی‌شک، همچون پرودن پلیس دولتی را بر تضاد آشتی‌ناپذیر طبقاتی ترجیح می‌دهد. برای پرهیز از رنجش این طبقات جلیل‌القدر، پرودن نیک‌سیرت، کارگران را به حمایت از جامعه‌ی تعاونی، "آزادی یا رقابت"، حتی وضعیت بسیار تهوع آور آنان: به "تضمین خاص ما" تشویق می‌کند. (5)

استاد، بی‌تفاوتی را در حوزه‌ی اقتصادی برای حفظ آزادی یا رقابت اقتصادی، [به‌عنوان] یگانه تضمین ما موعظه می‌کرد؛ شاگردان وی، بی‌تفاوتی در حوزه‌ی سیاسی را به‌منظور حفظ آزادی بورژوایی، یگانه تضمین‌شان موعظه می‌کنند. اگر مسیحیان نخستین، که بی‌تفاوتی سیاسی را موعظه می‌کردند، به بازوی قدرت‌مند سزار نیاز داشتند تا خود را از زیر دست به زبردست بدل کنند، رسولان معاصر بی‌تفاوتی سیاسی باور ندارند که اصول لایزال خودشان آنان را به پرهیز از خوبی‌های زنده‌گی مادی و مزایای جامعه‌ی بورژوایی وادارد. با این همه، ما می‌باید تصدیق کنیم که آنان 14 یا 16 ساعت کاری را، که کار در کارخانه طول می‌کشد با چنان رواقی‌گری [بردباری] تاب می‌آورند که برای یک شهید مسیحی افتخار آفرین است.

لندن، ژانویه‌ی 1873

کارل مارکس

*نوشته شده در پایان 1872 / ژانویه‌ی 1873

براساس سال‌نامه‌ی جمهوری در سال 1874

از ایتالیایی

کارل مارکس، فریدریش انگلس، آثار به زبان آلمانی، جلد 18، صفحات 299-304 (Der Politische Indifferentismus)

براساس متن اینترنتی آرشیو اینترنتی مارکسیست‌ها به آدرس
<http://www.marxists.org/deutsch/archiv/marx-engels/1873/01/polindif.htm>

****تانون اولیویه، که بر مبنای آن از 25 ماه مه 1864، حق اعتصاب کارگران فرانسوی به رسمیت شناخته شد و آنان از آن پس به خاطر اعتصاب، مورد بازخواست قرار نمی‌گرفتند. (مترجم)**

پانوشتهای کارل مارکس:

1. ببینید فقر فلسفه. پاسخ به فلسفه فقر آقای پرودن، فصل دوم، قسمن 5. "اعتصابات و انتلافات کارگران.
2. پرودن، ژوزف پیر، درباره‌ی ظرفیت سیاسی طبقه‌ی کارگر، پاریس، لاکروا و همکاران، 1868، صفحه‌ی 327
3. همان جا، صفحه‌ی 333
4. همان جا، 337-338
5. همان جا، 334